

گسست تاریخی و شرق شناسی

■ رضا داوری اردکانی ■

www.ketab.ir



نقد فرهنگ

۱۴۰۰

• سرشناسه: داوری، رضا، ۱۳۱۲- • عنوان و نام پدیدآور: گسست تاریخی و شرق شناسی / رضا داوری اردکانی.
 • مشخصات نشر: تهران: نقد فرهنگ، ۱۴۰۰. • مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص.، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م. • شابک:
 ۹۳-۰۶۶۸۲-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست نویسی: فیبا • موضوع: سعید، ادوارد دبلیو. ۱۹۳۵-۲۰۰۳ م. —
 نقد و تفسیر؛ خاورشناسی؛ تجدد؛ تجدد- ایران- تاریخ • رده بندی کنگره: DS۳۲/۸ • رده بندی دیویی: ۹۵۰
 • شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۲۴۳۴۲



نقد فرهنگ



@naqdefarhangpub



www.naqdefarhang.com



naqdefarhangpub

نشانی: پردیس، میدان عدالت، خ فروردین جنوبی، خ سعدی، مجتمع قائم ۱، بلوک A2، واحد ۲۰۳
 تلفن: ۷۶۲۷۶۷۴۸ | مراکز پخش: ۶۶۴۶۰۰۹۹، ۶۶۹۶۷۰۰۷، ۶۶۴۸۶۵۳۵

• نام کتاب: گسست تاریخی و شرق شناسی

• نویسنده: رضا داوری اردکانی

• سال انتشار: ۱۴۰۰

• نویت چاپ: اول

• قیمت: ۶۰,۰۰۰ تومان

• تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

• چاپخانه: بوستان کتاب

• شابک: ۹۳-۰۶۶۸۲-۶۲۲-۹۷۸

© کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقد فرهنگ است.

فهرست

۷	 مقدمه
۲۱	 بخش اول: گسست تاریخی
۲۳	 فصل اول: ملاحظات کلی
۴۳	 فصل دوم: تجدد، تاریخ مطلق
۵۱	 فصل سوم: گسست تاریخی و بحران خرم
۶۳	 فصل چهارم: گسست تاریخی و فهم سیاست
۷۱	 فصل پنجم: شرق شناسی و گسست تاریخی
	 فصل ششم: غربت و ملال در شهر تجدد و درد توسعه نیافتگی در دوران
۹۱	 تجدد مآبی
۱۰۱	 فصل هفتم: مدرنیته یا مدرنیته ها
۱۱۵	 بخش دوم: شرق شناسی
۱۱۷	 فصل اول: شرق شناسی چیست؟
	 فصل دوم: کوششی تازه برای رفع بعضی ابهام ها و سوء تفاهم ها در مورد
۱۴۷	 شرق شناسی
۱۸۹	 فصل سوم: مسئله شرق شناسی و ایران شناسی
۱۹۵	 خلاصه و نتیجه: فرهنگ و بحران زمانه

مقدمه

رساله‌ای که در دست دارید متضمن مباحثی بسیار غامض و دشوار است و به این جهت از خواننده گرامی تمنا می‌کنم آن را با فرض پیچیده بودن مسائل و دشوار بودن مطالب بخواند. بحث این دفتر دربارهٔ گسست تاریخی و نسبت آن با شرق‌شناسی است. تا آنجا که من می‌دانم، مسئلهٔ گسست تاریخی، چنان که باید، در ایران مطرح نشده است. یکی دو بار هم که از بعضی دانشمندان علوم اجتماعی نظرشان را در این باره پرسیدم به آن اعتنا نشان ندادند و آن را قابل طرح و تأمل ندانستند. وقتی به مطلبی التفات نمی‌کنند طبیعی است که آن را در نمی‌یابند و گرنه فهم گسست تاریخی برای دانشمندان نباید چندان دشوار باشد اما اکنون زمان، زمان سرعت است و مجال درنگ و تأمل تنگ. فهم عادی و همگانی هم که اصلاً نمی‌خواهد چنین بحث‌هایی به میان آید و از آن چیزی در نمی‌یابد. معنی گسست تاریخی این است که تاریخ بشر روی خط مستقیم سیر نکرده و در زمان‌هایی تغییر و گشتی در مسیر و جهت سیر آن روی داده و راه و مقصد زندگی تغییر کرده است، بی‌آنکه رشته ارتباط با گذشته به کلی قطع شده باشد. چنان که دوره جدید تاریخ اروپا دنباله و ادامهٔ تاریخ قرون وسطی نیست و اروپای جدید بر مبنای اصول و قواعدی متفاوت با قرون وسطی بنا شده است. در کشور ما هم از زمان مشروطیت بنای دیگری، هر چند نااستوار، با اصول و موازین و قواعد دیگر گذاشته شد. اگر مطلبی به این آسانی را نمی‌پذیرند و اصلاً به آن واقعی نمی‌نهند از آن روست که فهم زمان، آن را بر نمی‌تابد و به جای تفاوت، یکسانی را دوست

می‌دارد و وقتی ناگزیر می‌شود که تحول و تغییر را بپذیرد آن را در جهت تکامل تفسیر می‌کند و امروز را کمال دیروز و نه روزی غیر از آن می‌داند. در این رساله، دربارهٔ جهات این امر بیشتر توضیح داده‌ام. یکی از دشواری‌های فهم در دهه‌های اخیر این است که متعلق اصلی و میزان اعتبار آن اطلاعات و معلومات همگانی است و از این اصل پیروی می‌کند که هر چه را همه نفهمند نباید مطرح کرد و حرف درست آن است که همه آن را دریابند و تصدیق کنند. گویی آسان بودن و مقبول همگان قرار گرفتن یکی از شرایط صحت و درستی قضایاست.

۱. در مورد شرق‌شناسی از حدود پنجاه سال پیش کم‌وبیش مطالبی گفته و نوشته شده است اما اتفاق مهم که شرایط امکان دیالوگ میان فرهنگ‌ها نیز با آن به آزمایش گذاشته شد انتشار کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید بود. در اروپا و آمریکا از این کتاب استقبال شد و خوانندگان بسیار پیدا کرد و در زمرهٔ کتاب‌های مهم قرار گرفت. البته شرق‌شناسان با آن مخالفت کردند و به نویسنده‌اش ناسزا گفتند. دستاویز خوبی هم داشتند. حتی کتاب ادوارد سعید تند بود و گاهی زبانش به زبان ایدئولوژی نزدیک می‌شد. مخالفت شرق‌شناسان غیرمنتظره نبود. کتاب در مناطقی از جهان مورد استقبال قرار نگرفت و در جایی که انتظار می‌رفت و می‌بایست به درک و فهم تاریخی مدد برساند مورد اعتنای جدی واقع نشد. روشنفکران عرب آن را مانعی در راه پیشرفت خود دیدند؛ از ترجمهٔ فارسی آن هم چنان که باید استقبال نشد. البته عده‌ای چون در آن شعارهای ضدامپریالیست دیدند تأییدش کردند اما به نظر نمی‌رسید که آن را درست خوانده باشند و اگر خوانده و فهمیده بودند لابد آن را نقد می‌کردند. شاید بعضی فضلا و روشنفکران هم به چند صفحه‌اش نظری انداخته و در آن خطری برای مشهورات سیاسی مورد قبول خود دیده و آن را کتاب بد و پرغلطی یافته‌اند که در آن اخلاق و ادب رعایت نشده و نویسنده ارزش‌های جهان جدید را نفی و انکار کرده است. و چه گناهی عظیم‌تر از اینکه مشهورات زمان مورد چون و چرا قرار گیرد؟ کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید که البته ضعف‌ها و نارسایی‌ها و نواقص هم دارد می‌توانست راهی برای شناخت جهان کنونی و دیالوگ میان دو جهان توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته پیش پای ما بگذارد اما ظاهراً

کمتر نیازی به این شناخت و دیالوگ وجود دارد. در نزاع با ادوارد سعید همچنین معلوم شد که شرق‌شناسان فقط خودشان را برای بحث درباره شرق‌شناسی و نقد آن صالح می‌دانند. البته اگر صحبت از مسائل شرق‌شناسی باشد آنها می‌توانند اظهار نظر کنند اما اینکه شرق‌شناسی چیست و از کجا آمده، پاسخش را نه شرق‌شناس بلکه فیلسوف و مورخ فرهنگ عصر جدید می‌تواند بدهد.

مشکل این است که شرق‌شناسی را شناخت شرق می‌دانند. «شرق‌شناسی» شناخت شرق نیست بلکه ترجمه نامناسبی از لفظ اورینتالیسم (orientalism) است که موجب اشتباه شده است، اشتباهی که بعضی از اهل فضل از آن استقبال کرده و آن را خوش‌تر از هزار یقین دانسته‌اند. ترجمه عربی‌اش، «استشراق»، اندکی به اصل نزدیک بود اما آن هم ابهام داشت و هنوز هم دارد. اروپای جدید تلقی خاص خود از جهان غیرعربی و شیوه نگاه خود به جهان قدیم را اورینتالیسم خوانده است. ترجمه اورینتالیسم به «شرق‌شناسی» ناشی از بی‌توجهی اتفاقی و اهمال نبوده و بیشتر جهات تاریخی داشته و منشأ سوء تفاهم بزرگی شده است که اکنون هم غالب است و نمی‌گذارد که ما به درک شأن تاریخی اورینتالیسم پی ببریم.

اورینتالیسم حاصل یک کنجکاوی برای شناخت شرق نبوده است. ممکن است بعضی شرق‌شناسان در ضمن کار خود به تاریخ جهان قدیم یا جلوه‌هایی از آن علاقه‌مند شده باشند اما اصل بنیادی اورینتالیسم، تفکیک و انتزاع شرق از تاریخ جهان و قرار دادن آن در حاشیه تاریخ و بردنش به موزه و کتابخانه‌های اروپا بوده است. درک این معنی از چند جهت دشوار است. یکی اینکه در این اواخر، مردم قاره‌های قدیم به گذشته خود و اشیاء و امور گذشته و مخصوصاً به آینده چنان می‌نگرند که اروپا و شرق‌شناسی آن را تعلیم کرده است.

با این تلقی، اورینتالیسم صرف علم و پژوهش علمی و کوششی برای کشف جهان قدیم تلقی می‌شود که به اعتباری هم درست است، زیرا شرق‌شناسان در کار خود دقت و آگاهی داشته و غالباً روش پژوهش را رعایت کرده‌اند. وجه دیگر دشواری فهم ماهیت اورینتالیسم این است که ما تاریخ را کم‌وبیش بر اساس موازین و اصول اورینتالیسم درک می‌کنیم یعنی اورینتالیسم میزان فهم و درک ما از

گذشته شده است و علمی که مردمان آن را میزان و منطق حاکم بر درک و فهم خویش بدانند باید علم معتبری باشد و کسی در آن حق چون و چرا نداشته باشد. در این راه، آشنایی و انس با ظواهر آرا و اقوال و رسوم جهان جدید نیز به کمک شرق‌شناسی آمده و تلقی موجود از جهان و انسان را درک درست و مطلق انگاشته و گذشته ما را در نظرمان مرحله نقص تاریخ و زمان جلوه داده است، درک و علم ناقصی که البته در ظلمتش ستاره‌هایی نیز درخشیده‌اند. در چنین وضعی، تاریخ برایمان به صرف تاریخ مفاخر مبدل شده و اورینتالیسم کاری بزرگ کرده و گذشته شرق (دنایای قدیم) را به شیء موزه و مایه فخر و افتخار جهان قدیم مبدل کرده است.

وجه سوم دشواری ماهیت اورینتالیسم، تلقی آن به عنوان یک علم تحصلی (پوزیتیو) است. شرق‌شناسان با دقت و مطالعه صبورانه، گذشته آسیا و آفریقا را از متن زمان و تاریخ جدا کرده و به صرف متعلق (ابژه) علم تبدیل کردند، ابژه‌ای که نه جایی در تاریخ جهان داشت و نه می‌شد خود را به آن وابسته و متعلق دانست. ابژه علمی صرفاً از آن جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که شناخت اوصاف و کارکردش در برنامه پژوهش قرار دارد. پژوهشگر نیز نمی‌تواند به آن علاقه خاص داشته باشد و اگر علاقه‌ای پیدا کرد از علم و روش علمی دور می‌شود (و من گمان می‌کنم امثال ماسینیون و کربن با تعلق خاطرشان به عرفان و فلسفه اسلامی اندکی از جرگه شرق‌شناسان دور شدند). وقتی گذشته یک قوم به ابژه پژوهشی مبدل می‌شود بی‌علاقگی و سردی رابطه نیز در پی آن می‌آید و این بی‌علاقگی حتی ممکن است موجب قطع علایق تاریخی شود. مطلب تعلق خاطر به علم و بی‌طرفی و بی‌نظری علمی را در جای دیگر باید مورد بحث قرار داد.

۲. اشاره کرده‌ام که به قصد آزمایش رأی و نظر خود با بعضی از دانشمندان و از جمله جامعه‌شناسان و تاریخ‌دانان، مسئله گسست تاریخی را در میان نهاده‌ام. آنها یا حرفی نزدند یا گسست را انکار کردند. مثلاً وقتی پرسیده‌ام آیا مشروطیت آغاز عصری دیگر در تاریخ ما نبود؟ گفته‌اند که مشروطیت حادثه‌ای بود که می‌بایست اتفاق بیفتد و چون توضیح داده‌ام که مراد از گسست، قطع علاقه کلی نیست بلکه

تحول در نگاه و فکر مردمان و فرارسیدن و برقرار شدن نظم‌ی جدید است، باز هم مشروطیت را حاصل و نتیجهٔ اوضاع زمان و عکس‌العملی در برابر ظلم و استبداد دانسته‌اند. گویی در تاریخ بشر همیشه اصل این بوده است که مردمان بر ضد ستم و استبداد و برای آزادی مبارزه کنند و از عهده‌اش برنمایند. در مقابل این پرسش که مردم در مشروطیت بر چه اساس و اصولی با ظلم و استبداد مخالفت کردند و فکر آزادی و قانون را از کجا آوردند، درک این قبیل معانی را معمولاً اموری طبیعی و نتیجهٔ تکامل تاریخی می‌دانستند.

ما با فکر تاریخی و گسست در تاریخ میانهٔ خوبی نداریم. به این جهت وقتی من می‌گویم علم جدید از حیث ماهیت با علم متقدمان تفاوت دارد، می‌گویند علم را به علم غربی و علم ولایی تقسیم کرده‌ام. گسست، تقسیم چیزها به خوب و بد و درست و نادرست نیست و البته گسست هم شدت و ضعف دارد. ولی چه اهمیت دارد که کسانی به تاریخ و دوران‌های تاریخی فکر نکنند؟ گسست در تاریخ هم لازم نیست به تأیید و تصویب همه کسی برسد. اگر همه هم منکر شوند این گسست در زمان و تاریخ روی داده است و شاید منکران آن فردا متأسف شوند یا آیندگان آنها را سرزنش کنند که چرا چشم خود را به روی امری پیدا و آشکار بسته‌اند.

در قدیم گسست‌ها شدید نبود. در کشور ما ساسانیان که آمدند، گسستی در تاریخ پدید آمد اما این گسست خفیف بود. گسستی که با اسلام روی داد بالنسبه شدید بود. اما شاید هیچ گسستی در تاریخ به اندازهٔ گسست تاریخ تجدد از قرون وسطی پیدا و اثرگذار نبوده است. البته این گسست هم قطع علاقهٔ کلی از گذشته نبود بلکه رنسانس از قرون وسطی چشم برداشت تا با یونان تجدید عهد کند و به عبارت دیگر، قرون وسطی را حجاب عهد یونانی یافت و آن را برداشت تا با یونان و البته با آئین مسیح تجدید عهد کند و با این تجدید عهد بود که تحولی عظیم در تاریخ بشر روی داد و نظام و نظم تازه‌ای پدید آمد که راهنمایش اصل تحول و پیشرفت بود. این گسست نه نتیجهٔ تحول و تکامل طبیعی تاریخ بود و نه علل و عوامل اصلی پدید آمدنش را در قرون وسطی می‌توان یافت. اینکه قرون وسطی مستعد تحول شده بود، امر دیگری است و البته اگر نشده بود رنسانس پیش

نمی‌آمد. تا وقتی اصول و مبانی تاریخ و دوران تاریخی محکم و استوار است تحولی در آن روی نمی‌دهد اما سست شدن اصول و مبانی نیز گرچه شرط و زمینه فروپاشی است علت پدید آمدن وضع تازه نمی‌تواند باشد. تمدنی که مبانی اش سست شود ممکن است از هم بپاشد و نابود شود.

۳. کاری که شرق‌شناسی کرد یا در آن مشارکت داشت این بود که تاریخ تجدد را تاریخ مطلق کرد و نام آن را تاریخ جهان گذاشت. در این تاریخ مطلق، جهان قدیم غیروپایی جایی نداشت. شرق هم حاشیه‌ای شد در کنار راه تاریخ غرب و نه تاریخی در طول یا در عرض آن. پیداست که با این تلقی گسست دیگر معنایی نداشت. تاریخ از هومر شروع می‌شود و به دوران یونان و روم می‌رسد و در قرون وسطی با مسیحیت پیوند می‌یابد و هر چند راه آن اندکی دشوار می‌شود بالاخره در رنسانس در «شاهراه پیشرفت» قرار می‌گیرد. غیر از این، هر چه باشد زائد است. آثار بزرگ حکمت و شعرو فلسفه دنیای قدیم هم امور اتفاقی و حاصل استعداد های فردی و شخصی است؛ چنان که در شرق‌شناسی، اولاً فردوسی و امثال او استثنای اند و ثانیاً اینان هر چه بزرگ باشند، در تاریخی که با هومر و هسیود آغاز می‌شود جایی ندارند (بعضی شرق‌شناسان با اینکه فردوسی را دوست می‌داشته و بزرگ می‌شمرده‌اند او را قابل قیاس با هومر نمی‌دانسته‌اند. البته اگر دقت تاریخی داشته باشیم، قیاس فردوسی با هومر هیچ وجهی ندارد زیرا هومر شاعر میتولوژی است ولی شاهنامه کتاب میتولوژی نیست؛ کتاب خرد و جوانمردی است. اگر شاعر ما را با سوفوکل می‌سنجیدند شاید اندک توجیهی برای آن می‌توانستیم بیابیم).

حساب توجیهی که شاعران بزرگ اروپا و آمریکا به شعر فارسی کرده‌اند از کار شرق‌شناسی جداست. شرق‌شناسی برای ما اطلاعات خوبی از گذشته فراهم کرده و در زمانی که اطلاعات جای تفکر را گرفته است طبیعی است که این اطلاعات چندان بزرگ و مغتنم بیاید که اثر آن در تغییر نگاه به گذشته و پیوند با آثار و مآثر قدیم به چشم نیاید. ما به گذشته به طور کلی و به گذشته خود با همان نگاهی می‌نگریم که غرب به گذشته دارد. این نگاه آورده شرق‌شناسی نیست ولی ما در پژوهش‌های تاریخی و ادبی آن را بیشتر از شرق‌شناسی آموخته‌ایم. در این نگاه،

همه چیز و حتی گذشته، شرایط و مقدماتی برای رسیدن به جهان جدید و وضع زندگی کنونی تلقی می‌شود. این خط نگاه به گذشته و بازگشت به اکنون پس از درنگی طولانی و البته موجه در دوران جدید به قرون وسطی می‌رسد و چون در قرون وسطی مسیر اندکی تاریک می‌شود با سختی از آن می‌گذرد و به روم و یونان می‌رسد. در این سیر که گاهی تند و گاه آهسته است ناگزیر نگاه‌ها به اطراف هم متوجه می‌شود و باید هم بشود تا مبادا خطری باشد و از آن غافل بمانند. ایران و هند و مصر و چین و غیره واحه‌هایی در اطراف این راه‌اند اما هیچ کدام در تاریخ وارد نمی‌شوند (و عجب که تقدیر جهان توسعه نیافته نیز به این صورت رقم خورده است). شرق شناسی در نگاه به گذشته، جهان قدیم را واحه‌های کنار راه می‌یابد و یافت خود را به اهل آنها نیز نشان می‌دهد. آنها هم شاید از شنیدن حکایت گذشته شاد و مغرور شوند ولی ایران و هند و غیره واحه‌های حاشیه تاریخ نبودند؛ متن‌های تاریخ بودند که با پیدامد تجدد به تدریج همه به حاشیه رفتند و عجباً و دریغاً که در این اواخر گروه‌هایی از مردم جهان توسعه نیافته، واحه نشینی را به جان پذیرفته و واحه کنار راه غربی را شهر نجات و پادزهری در برابر زهر تجدد دانسته‌اند، غافل از اینکه تجدد ضد ندارد و سراسر جهان در نسبت با تجدد یا همراه و در راه آن است هر چند که بسیاری این را نمی‌دانند و نمی‌خواهند بدانند.

۴. در این نوشته، چنان که خواهید دید، از ادوارد سعید دفاع کرده‌ام، نه از آن جهت که همه آنچه او گفته درست می‌دانم، بلکه از کلیات نظرش و مخصوصاً از غربتش در جهان توسعه نیافته و مظلومیتش در کشورهای اسلامی دفاع کرده‌ام، یعنی جایی که توقع می‌رفت بیشتر از کتابش استقبال کنند ولی نکردند زیرا مبادی و اصول فکری‌اش را در نیافتند. نمی‌دانم چرا به ضدامپریالیست بودنش وقتی ننهادند. حدس من این است که با غریزه احساس کرده‌اند که به آنها می‌گوید سوداهایتان بیهوده است؛ شما به توهم بازآمدن گذشته یا بازی با مفهوم آزادی دلخوشید بی‌آنکه کوششی برای فهم درست گذشته و درک آزادی و فراهم کردن شرایط آزاد شدن کرده باشید.

روشنفکری جهان توسعه نیافته به جای اینکه به اکنون خود بیندیشد و ببیند

دارایی و اندوخته‌اش چیست، و چه باید بکند و به کجا می‌رود، حساب حکومت را از خود جدا می‌داند و می‌گوید ما مسئول کار حکومت نیستیم. اگر حکومت بد است ما خوییم و اگر در آن سو همه تحکم و خشونت و استبداد است، ما اهل آزادی و مهر و قبول تفاوت‌ها هستیم. این داعیه را اگر نشانه غفلت ندانیم آن را گشاینده هیچ گرهی نمی‌توان دانست. جهان متجدد در دورانی که آینده داشت لیبرال‌دموکرات بود و اکنون در مرحله نئولیبرالیسم به سر می‌برد. این جهان یکسره آزادی و رعایت حقوق مردم نیست بلکه در زیر پوشش آزادی و برابری، کین‌توزی و خشونتی پنهان است که همه نمی‌توانند آن را ببینند و بشناسند. حکومت‌های خشن و دیکتاتوری‌های امروز هم حتی اگر برای رفتار خود توجیهاتی در گذشته بجویند غالباً کین‌توزی را از جهان جدید آموخته‌اند. سیاست‌های کنونی یا درست بگویم رفتار حکومت (چون در زمان ما کار سیاست پایان یافته است؛ اکنون جهان توسعه‌یافته با تکنیک اداره می‌شود و جهان توسعه‌نیافته با قهر) ربط چندان به اخلاق و روش و نحوه حکومت کردن گذشته‌گان ندارد.

ادوارد سعید در شرق‌شناسی اندکی ما را با جهان جدید و نسبتش با دین و اخلاق آشنا کرد اما نقصش این بود که مثل استادش فوکو، جهان توسعه‌نیافته را نمی‌شناخت. اگر به فوکو نتوان از این حیث خرده گرفت، ادوارد سعید مصری یا فلسطینی می‌بایست با روح علیل توسعه‌نیافتگی آشنا باشد. او جهان توسعه‌نیافته را نمی‌شناخت. این جهان هم سخن او را نپذیرفت و بیشتر در رد و نفی او با شرق‌شناسان مخالفش هم‌آوا شد.

برای اینکه با منطق شرق‌شناسی در رد و نفی ادوارد سعید آشنا شوید نمونه‌ای می‌آورم. در مقدمه کتابی که برای رد شرق‌شناسی ادوارد سعید نوشته شده، نویسنده می‌گوید مخالفت شخصی با ادوارد سعید ندارد، بلکه این کتاب را نوشته تا آرای «این شارلاتان ...» را رد کند. این تلقی شاید نشانه انحطاط اخلاق و غیاب فضیلت و خودآگاهی و خبر از خویش داشتن باشد، ولی در زمانه‌ای که ردیلت فضیلت شده، طبیعی است زشتی گفتار این نویسنده دیده نشود و اگر هم دیده شود او را معذور بدانند و به آسانی از بدسگالی‌اش چشم‌پوشند و بگذرند